

چنانکه اشاراتی واجع بتمسك بناپلئون و تمجیدات از روسیه و اخیراً لقب و نشان گرفتن از انگلیسها قبلاً مندرج و مندمج گشت و یاد دارم که در اثناء جنگ عمومی لوسی بن داد که در شام بجمال پاشای مشهور بدهم و آن لوح بترکی انشاء شده بود و تأکید کرد که فقط اراکه بده و اصل آنرا ضبط کن و در بغداد با آب شط بشوی و تصور میکرد که هم ترکی نمیدانم و هم سیاست نمیشناسم هم مرید ثابت قدم هستم و اطاعت امرش را واجب میشمارم بالاخره مضمون آن لوح راهنمایی بود برای حله بایران بعنوان وحدت اسلامی و کنایاتی هم راجع بسیاست انگلیس در آن لوح بود و بهمین سبب میل داشت آن لوح شسته شود چنانکه کتاب کشف الغطاء هم که در رد تقطه الکاف یا منشآت ادوارد براون نوشته شده اجازه نثر ندارد برای اینکه قبل از طبع آن انگلیسها در فلسطین وارد نشده بودند لکن در آن کتاب طعنه بر سیاست انگلیس زده بود و بعد از طبع آن چون فلسطین در تصرف انگلیس درآمد بود آن کتاب را توقیف کردند همچنین برای مشروطه و استبداد ایران بر نکهای مختلفه درآمد در ابتداء مخالف مشروطه بود و اتباع را تأکید میکرد که خود را داخل در بار کنند و بشام خدمت نمایند و بعد از استقرار مشروطه تأکید میکرد که ماهرمانه نقوسی را بوکالت انتخاب و در مجلس شوری بگنجانند پس بالاخره عباس افندی سیاسی بود ولی سیاست تدبیر را اتخاذ کرده بود و صاحب عقیده نبود در سیاست (مثل دیانت) و بالاخره با همه کس خائن بود.

آیتی - چون در موضوع مائمجید و تنقید از هیچ سیاسی نیست و نظر سیاسی هم نداریم بهتر است از این عنوان صرف نظر نموده بموضوع اصلی برگردیم و علت انصراف آواره را بیایم آواره سپس از کشف حقائق بسیاری که هزار یک آن در این کتاب ذکر نشده در مصر تصمیم گرفتم که دیگر در آن جامعه پراز فساد و پراز موهوم زیست نکنم، خصوصاً وقتی که دیدم حتی قضایای تاریخی حضرات هم متزلزل است بقسمی که هر کسی سخنی میگویی و رالی میزند و اگر یکنفر در يك حادثه کشته شده یا یکنفر سفری انجام داده یا شخصی سخنی گفته یا یکی انتحار و خودکشی کرده هزاران تعبیر در اطراف عمل او دایر است و چند مرتبه کتاب تاریخ بنده مندرجات خود را در تحت نفوذ حضرات عوض کرده بدرجه که هنوز جزوات طبع شده آنرا که بیل منیره خانم حرم

عبدالبهاء عوض کرده‌ام موجود دارم برای اینکه ایشان يك مطلب دروغی را القاء کرده بودند حضوراً و پس از طبع دیدند سایرین از اهل حرم بر کذب بودن آن اعتراض خواهند کرد لهذا امر بتبديل آن دادند. خلاصه‌مریبات ۱۸ ساله‌ام که هر سالی چیزی دیده و در هر خانه سری مشاهده نموده بودم جلو چشم جلوه گر شد و علل بسیاری دست بدست هم داد. و خود شوقی افندی هم مزید علت شد و بالاخره شروع کردم بتحریر بعضی از مسائل و مراسله بیعضی معافل و در ابتداء هم اشخاص بسیاری از بهائیان با من همراه بودند ولی پس از آنکه صدا بلند شد اکثری یا مرعوب شدند یا اوهام تازه بایشان القاء شد یا بطمع بعضی استفاده‌ها افتادند و شاید مطامعشان هم از مرکز انجام یافت و یا لذائذ سابقه را متذکر شده از ترك آن متأثر بوده و خلاصه آنکه جز چند نفری که تا کنون صوره و معنا بحال بیداری باقی مانده‌اند بقیه از همراهی با فکر من کناره کردند چنانکه الیاهوی همدانی که باسم علی فیروز مشهور شده در طی مراسلات خود مخالفت با امر داشت و بعد مؤالف شد. و از آنجمله احمد یزدانی که چند سال قبل بامر عبدالبهاء به هولند سفر کرد و بی خبری عبدالبهاء را کاملاً فهمید. زیرا آن خدازاده بزرگوار این بنده والاتبار را برای ابلاغ پیام (سلام) بمجلس صلح لاها فرستاده پس از ورود بدانجا میبیند ابدأ بمجلس صلح وجود خارجی ندارد و احدی گوش بسنغان خدازاده ایرانی یا پرورده‌ارض فلسطین نیبدهد و بالاخره بور و عور بایران برگشت و همان اوقات معرمانه بمن سنغانی گفت که معلوم بود میخواهد از بندگی آن خدازاده استعفا دهد ولی محفل روحانی که در منزل اسحق حقیقی کرمانشاهی منعقد میشد سعی کرد که او را بشعلی بگمارد تا دماغش نسوزد و در پایان بهمت اسحق نامبرده از انبار ارزاق عمومی و بیت المال اسلامی بنائی رسید و جانی دز برد و بدامن بهائیت چسبید.

«تبصره» در اینجا متذکر شدم که یکی از خدمات آن کس که امروزه پناه بهائیان، طهران است و محفل روحانی را مرکز ثابت است تذکر دهم چند سال قبل حقیقی نامبرده برای مستر مجلس آزادی نسوان فراهم کرده بهترین زنان بهائی را زینت و در آنجا سان داده نطق کرد که این اولین مجلسی است که از برکت امر بهائی برپا شده زنان شرق بکمال آزادی با مردان غرب دست میدهند و اگر چه زردشتی در آن مجلس

سخنان حقیقی را مقاومت کرده نطقی ایراد کرد که چنین نیست بلکه در قدیم میان ایرانیان آزادی نسوان با کمال پاکی و طهارت مجری بود . . . ولی آقای مذکور خدمت خود را بستر . . . نشان داد و دلالی محبت را پیاپیان رسانید باری احمد یزدانی چون نان دانی خود را تأمین کرد دو باره بذیل بهائیت تمسک نمود تا در موقع وفات یا (صعود!) عبدالبهاء و تعیین خلافت شوقی افندی شبی در مجلس گفت من شوقی را دیده‌ام ابدأ قابل هیچ نیست فوری بعضی از مبلغین جلوی حرف او را گرفته مهلتش ندادند که سخن خود را تمام کند و او هم دید نان دانی او خراب میشود حرف خود را برگردانید ولی باطناً نه بعباس افندی عقیده داشت نه پیدرش نه بشوقی افندی تا آن که خطی از او در مصر بمن رسید که شکایت از رفتار شوقی افندی کرد نوشته بود این مسافرت‌های طولانی با اروپا و بی گم کردن او و بی نام و نشان شدنش در . . . چه معنی دارد بنده هم غنیمت دانسته کنایاتی که در حقیقت مبنی بر تصدیق کلمات او بود نوشتم و او نپیدانم برای جمله بمن یا معض القاء بمعفلیان و آگاه کردن ایشان آن مراسله را بمعفل برده بود که یکدفعه فریاد و ادیناه و مزهباه از علی اکبر میلانی روحانی ا معصب السلطان ! که ماهی مبلتی از معفل بعنوان حق الانشاء میگیرد و مبالغی از مجرای طبع کتاب والواح و متعدد المال ها دخل میبرد و مبلتی از نظمیة حقوق میبرد بلند شده آقای . . . هم از ترس قطع ارزاقشان همراهی کرده آقای ش ع خان هم برای حفظ کرسی زیاست معفل با آنها هم آواز شده امین هم از ترس تزلزل امانت و بیرون شدن پولها از کیسه اش و ادیناه آغاز کرده امان ع منشی . . . را نفهمیدم از چه نقطه نظر و برای حفظ کدام منفعت با آقایان هم آواز شده بالاخره یزدانی هم هر مقصدی داشته مجبور شده است که از آن صرف نظر کند و با همه همراه شود و نتیجه این شد که هر نه نفر یعنی نه نفر اعضای معفل که هر یکشان منفرد دشنام بشوقی افندی میدادند و خراب کاری های او را تصدیق داشته و دارند بالاتفاق بر اذیت (آواره) قیام کردند که این آدم راستگوی با وجدان را که نمیخواهد با دروغ و تقلب همراه باشد و نمیخواهد با سیاست یا دیانت خادمانه خانانان همراهی نماید و دلش بر حال همان دهاتی های بی خبر که این بساط را دین پنداشته جان و مال خود را در راهش هدر میکنند میسوزد و بالاخره با این آواره که وفای بوطن و ملت را مهمتر از وفای بعائله عباس افندی

و عده قلیلی از هوچی‌ها و استفاده جوها میداند باید در فشار گذار دوچنان
 گلویش فشرد که صدایش بلند نشود و اگر بلند شد بگوش گوشندگان بهاء
 نغورد لهذا ورقه ۳ جوزاء ۳۰۳ از معقل صادر شد بالجمله صورت فشار
 بر آواره و باطناً راحتی وجدان او شروع و تأیید شد و عاقبت با خسارت
 چندین هزار تومان این قضیه این صورت را بخورد گرفت که بعداً هر قدر
 از رفتار خود پشیمانی اظهار کردند و تهدید و تطبیح نمودند دیگر سودی
 ندارد و ظاهر شد آنچه ظاهر شد که از جمله آنهاست این کتاب کشف الحیل و
 شاید هم این رشته سردراز داشته باشد بلی تصور میگردند که آواره هم
 مانند آقا جمال بروجردی است که نتواند بکلی منصرف شود یا منصرف
 باشد و یا ابوالفضائل است که ضعف نفس او را ساکت نگه دارد و یا میرزا
 علی اکبر رفسنجانی است که بمرض جنون متهمش کنند و یا سایر منصرفین
 که بهریک و صله چسبانیده اند و خلاصه اینکه توهم داشتند که پس از
 فشار بدامن ایشان متشبث میشود و آنها هم کج دار و مریز لقمه نانی باخت
 و توهین (مثل ابن اصدق) باو می‌رسانند و ساکت نگاهش میدارند و غافل
 بودند از این نکته « که عنقارا بلند است آشیانه »

در حقیقت مثل من و شوقی افندی مثل آنکسی است که یابوی کودن
 بی هنری را پرورش میدهد و مردم بتعریف او پرداخته نزد خریداران هزاران
 دروغ میگوید که این یابو از اسب عربی بهتر است و مردم وسائل آبادی
 آخور و شکم او را بقوه تبلیغات خود فراهم میسازد و بیک مرتبه یابو را
 هوایی بر سر افتاده بنای لگد پرانی میگذارد بدرجه که آن شخص میبیند
 چاره جز رها کردن یابو نیست و البته آقایان میبخشند و حمل برجسارتی
 نکرده ملتفت میشوند که علت این که بکلمه (یابو) مثل زده شد مطابق
 بودن عدد « یابو » است با عدد نوزده و چون بهائیان هر چه عددش نوزده
 باشد مبارک میدانند باید مننون باشند که لفظ یابو را که نوزده است
 نسبت بآن وجود محترم دادیم والا مقصود توهین نبود. گو اینکه آقایان
 بهائی « آواره » را با (روبه) تطبیق کرده اند و این جز در ضرورت شعر
 جایز نیست که الف روبه بیفتد و اگر با (روز) مطابق میگردند مناسبتر
 بود ولی ما آن جسارت را نمیکنیم که لفظ (شوقی) باشیطان پلید مطابق
 است بلکه بهمان عدد نوزده قناعت میمائیم و نیز تطبیق عدد (عباس) با

وسواس چون از کتب ازلیه دیده شده جسارت نمیورزیم بگذار ازلی و بهائی و ناقض و ثابت یعنی غصن اعظمی و غصن اکبری بهم فحش بدهند زیرا از يك فامیلند و اختیار هم را دارند و ما از اینگونه تذکار صرف نظر نموده تا همین درجه نیز معذرت میخواستیم .

آیتی - میگویند آواره از اول هم مؤمن بهاءالله بوده است و بهائی بودن و مبلغ و محرم اسرار شدنش تماماً مصنوعی بوده است و از کلمات آواره هم همین مطلب فهمیده میشود نمیدانم آیا چنین بوده است یا خیر ؟

آواره - نمیدانم گوینده این مطالب کیست ؟ اگر مسلمین این را میگویند برای من غنیمت است زیرا شبهه ارتداد برداشته میشود و اگر بهائیان این را میگویند باز برای من غنیمت است . زیرا بی خبری عبدالبهاء و شوقی افندی و معافل روحانی مانند آفتاب آشکار و مسلم میشود که يك همچو آواره بی عقیده را در بساط خود راه داده و آنقدر او را محرم اسرار کرده که حتی زنان خود را در نزد او بتلمذ گذاشته اند و عبدالبهاء هم مطابق يك لوح عربی آنرا تمجید کرده در حالتیکه نظیر آن برای احدی از مبلغین حاصل نشده و زنان ایشان با هیچ مبلغی عکس نگرفته اند . بالجمله شخص بی عقیده چون آواره را آنقدر تمجید کردن که پنجاه لوح و هزاران مراسلات معافل روحانیه شاهد است بزرگترین دلیل بر بی خبری رؤسای بهائی است و در صورتیکه این رؤساء اینقدر غافل و بی خبر باشند که صلاح خود را هم نشناسند دیگر نمیدانم چگونه بر صلاح دنیا و اهل آن بصیرت دارند و با چه قوه میخواهند اعقل و اکمل نفوس باشند و ارائه طریق صلاح و فلاح نمایند ؟!

« خشک ابری که بود ز آب تهی ناید از وی صفت آب دهی »

اختتام و اعتذار

کتاب اول ما بیابان رسید و هنوز اغلب مطالب مانا گفته مانده است . این معلوم است که امریکه هشتاد سال است در اطراف آن ساخت و سازها شده و ملیون ها صرف نشریات آن گشته و برای آن امر در سایه حیل ها حل و عقدها انجام گرفته و رؤسای آن هر روز فکری اندیشیده و مکاری گزیده اند کشف حیل آن در يك کتاب کشف الحیل و از دست يك شخص قلیل المال والعلم والعمل بیابان نمیرسد لذا ناگزیریم که سخن را به همین حد اقتصار دهیم

و باختصار پردازیم خاصه اینکه آنچه را در یکصد و سی صفحه نگاشته اجازه آنرا از اداره انطباعات دریافت داشته بودیم در این صفحات گنجانیده شد و گرنه سخن بقدری زیاد است که مجلدات و مجلات عدیده باید تا شطری از آن در طی سطرهای چند گفته آید و گذشته از مدارک و مسائلی که در ضبط خود بنده است و نشر آن برای بیداری ملت خیلی لازم مینماید مسائل و مسائلی چند در نزد اشخاص دیگر هم دیده شد که برای تأیید اقوال ما نشر لازم مینمود مثلاً دو رساله است که بقلم دکتر سابق الذکر رقم گردیده یکی از آنها خطاب بشخص یهودی همدانی است در شرح تبلیغات بهائیان که برخلاف همه ادیان آلوده بعضی از فسوق و سیئات است و نتیجه حرص و شهوت و طمع نفوس غیر زکیه است و قسمتی از آن هم در سفسطه کتاب بیان است و مخالفت بهاء با همان سفسطه ها بطوریکه حتی ادعای او کاملاً مخالف مواعید کتاب بیان و اقوال باب است و رساله دیگرش مبنی بر کشف مغالطه و اشتباه کاریهای عبدالبهاء در کتاب مفاوضات است که يك سلسله از الفاظ و عبارات و جمل مجمله تورات و انجیل را گرفته و با مهارت در مقاله کاری چیزها بهم بافته و ساخته و در دست و پای یهودیان بیسواد انداخته . مجلای این دو رساله که بهترین کاشف مغالطه بهاء و عبدالبهاء است . برای آگاهی یهود و نصاری مفید است و رساله سوم از شخص زردشتی نژادی است که بقارسی صرف نوشته و حتی يك کلمه از لغات خارجه در آن نیست و نتیجه اینکه زردشتیان یزد و بمبئی را که صد یا چند نفرشان مانند یهودیان همدان فریب خورده اند پند داده که از این مذهب و کیش مصنوعی منصرف گردند و آن رساله هم در مقام خود خوب نوشته شده است زیرا مخصوصاً ساخت و سازهای میرزا ابوالفضل را که بر روی چند کلمه از کتاب دساتیر و دبستان المذاهب انجام داده و راه حيله را باز و عبدالبهاء را هم متعلم و انباز خود ساخته در آن رساله آن شخص زردشتی نژاد رد نموده و با اطلاع کاملی که داشته رفع اشتباه کاری و مغالطه را بطوبی از آن نموده و بر زردشتیان فهمانیده است که آنچه را میطلبند این نیست که بهاء آورده است و خلاصه اینکه آن رساله هم برای بیداری زردشتیان و نجات از این موهومات مفید و با اینکه مایل بودیم آن سه رساله را نشر کنیم هجالة وسیله بدست نیامد لهذا - این زمان بگذار تا وقت دیگر امید

اگر موقعی بدست آید و ضرورتی اقتضا نماید بنشر آنها اقدام گردد -
چنانکه پروژه های خود نگارنده هم از این قرار است بلکه امیدوار
بتطبیع و نشر آنها ایم .

۱ - در معرفی اشخاص و اعمال هر يك واحصایه شان با مدارك
۲ - مدارك و اسناد از الواح و غیره که مثبت دسائس سیاسی حضرات است .
۳ - خیانت های مادی و تجاری و بدحسابی حضرات که قسمتی از آنها هم
متوجه خودبنده شده و قبوض و اسناد آن موجود است .

۴ - مدارك گدائی عبدالبهاء و شوقی افندی و پول طلبیدن ایشان
گاهی تلویحاً و گاهی تصریحاً و دشنام دادن برادران بیکدیگر بر سر قضیه
پول و مکاتبات فامیلی از قبیل مراسلات عباس افندی بنخواهرش و بالعکس
که تماماً کاشف دنیا پرستی و طمع ایشان است و عجب در این است که
یکی از الواح گدابازی عبدالبهاء هم اینک در نزد آقای سرتیپ عبدالرضاً
خان مهندس موجود است .

۵ - پیشنهادهایی است بدولت و ملت در حل این قضیه بهائیت .
۶ - کتاب اعترافات آواره که کتابی خواندنی است و در اینجا لازم
است تذکر دهم که من خود از همه کس بصیرترم بر اینکه در همین کتاب
بعضی جمل و عبارات درج شده که اندکی از نزاکت و ادبیت خارج شده و
اگر از ذکر آنها صرف نظر میشد اولی بود ولی چه توان کرد که اولاً
طبیعت و فطرتم بر راستی و صراحت لهجه است و ثانیاً نمیتوانستم از این مقدار
صرف نظر کنم چه که طرف ما بقدری مکار است که اگر اندکی معامله
میشد باز شهرت میداد که «آواره را نظر بمصلحتی و بیباستی خودمان بر
این نشریات تشویق کرده ایم و گرنه او از ما است» چنانکه سه سال است
شایعات کذب داده و القاء آت دروغ نموده اند و لهنداناچار بودم که از معامله
صرف نظر نموده بصراحت لهجه حقائق را بیان کنم و باز هم از بیان اکثر
مطالب شنیعه صرف نظر کرده ام مخصوصاً کمتر تصریح باسامی نموده ام برای
اینکه غرض باشخاص ندارم بلکه دلم بحال اشخاص میسوزد که فریب
خورده اند و بی جهت خود را بخسارت انداخته و می اندازند و بالجمله تا
ضرورتی اقتضاء نکند راضی به اشتہار نام کسی و مرمی اعمال شخصی
نشده و نخواهم شد و نشر این جمل را امضا گذارده تجدید و تأیید شود

و با همه اینها از اهل علم و ادب و ارباب تمدن و تربیت معذرت میطلبیم که اگر اندکی در بعضی مسائل از نزاکت و ادب بیرون رفته باشیم بر ما خورده نگیرند و حمل بر چیزی، جز اجبار نگارنده نفرمایند. و چون احتمال میدهم که حضرات ساکت نشینند و این مسائل مسلمه را بخواهند متزلزل سازند و شاید بدون تصریح اسم و بدون امضاء نشریاتی دیگر بدهند که ما باز هم مجبور بر دفاع شویم لهذا انظار را متوجه بر مسائل دیگر مینمایم و ما توفیقی الا بالله.

خاتمه

از جمله اضافاتی که در جلد دوم خواهید خواند تاریخ کرد بریدی است که از جهات عدیده تناسب و تشابه دارد بعوائد و قواعد بهائیهها لهذا از مطالعه آن غفلت نشود که این تاریخ با مدارك معتبره بزحمت بدست آمده و در کتب دیگر نخواهید یافت.

ع. آیتی

تمت بعون الله

چاپخانه نقش جهان